

ویژه نامه ***خراسان*** به مناسبت سی و یکمین سالروز آزادی خرمشهر

ناجیان جوان شهر خون



مجید



« شنوندگان عزیز، توجه فرمایید … شنوندگان عزیز، توجه فرمایید … خرمشهر، شهر خون آزاد شد…»

سن من به شنیدن این صدا از رادیو قد نمی دهد. اما هنوز هم کسانی که آن روزها را دیده اند و به یاد دارند، وقتی این صدا را می شنوند دل هایشان می لرزد و حالت نگاه شان عوض می شود. حق هم دارند. مقاومت ۴۵ روزه مردم خرمشهر آن چنان استثنایی بود که آزادی اش به همین دلیل حماسی و خاطره انگیز شد. نبض این جریانات هم در دست جوانان بود که درس و دانشگاه و زندگی را در شهرشان رها کرده و آمده بودند وسط میدان جنگ.

در خیال خرمشهر که کنار کارون آرام نشسته بود صدای هیچ خمپاره ای نبود. نخلستان هایش صدای چرخ های تانک را تا آن روز شنیده بود، تا ۳۱ شهریور ۵۹ که جنگ به طور رسمی شروع شد، اولین گلوله ها به خرمشهر رسید. شهر حالت جنگی می گیرد و مردم دار و ندارشان را بار می کنند تا از شهر خارج شوند. در این شرایط محمد جهان آرا –فرمانده جوان سپاه خرمشهر- مسجد جامع را مرکز فعالیت های شهر اعلام می کند و با ۴۰۰ نفر از نیروهای جوانش با بعضی ها در گیر می شوند و مقاومت می کنند. خیلی از این نیروهای محمد، دوستان او در دوران مدرسه و بچه محل های شان بودند. یکی از همین نیروها همکلاسی اش بهروز مرادی بود. جوان اصالتا اصفهانی، قدبلند، کمی لاغر و سبزه که بعد از دوران مدرسه، محمد رفت سراغ کارهای نظامی و بهروز رفت سراغ تدریس. توی همان خرمشهر معلم شد. بعدها در روزهای سخت مقاومت خرمشهر با دانش آموزانش هم‌رمز می شود و تا توان دارند از شهرشان دفاع می کنند.

با این همه، تمام تلاش های جهان آرا و نیروهایش برای گرفتن نیرو و امکانات بی نتیجه می ماند. زور تجهیزات بی شمار بعضی ها می چرید و ۴ آبان ۵۹ خرمشهر سقوط می کند.

مرحله بعدی، تلاش این جوانان برای پس گرفتن شهرشان است. صیاد شیرازی و نیروهایش در ستاد جنگ عملیات های مختلف را طراحی می کنند تا شهر را پس بگیرند. عملیات ها یکی یکی انجام می شود و طی آن حصر آبادان شکسته و بستان و تنگه جزایه هم از دشمن پس گرفته می شود. عملیات فتح المبین هم به همت رزمنده های آن با موفقیت انجام می شود و جاده اهواز- خرمشهر به ایران باز پس داده می شود.

حالا وقت آن است که جوانان خرمشهر چاره کنند و همت. اما در این میان جهان آرا که با عده ای از فرماندهان رفته بودند تهران تا به امام گزارش عملیات را بدهند، در راه برگشت جایی نزدیک تهران هواییماش شان سقوط می کند و محمد جهان آرا شهید می شود.

با این حال هم رزمانش ناامید نمی شوند و زیر نظر صیادشیرازی قرار می گذارند تا آن طرح باور نکردنی آزادی سازی را اجرا کنند.

■ **برای مردم خرمشهر مهم است**

مغز متفکر عملیات باز هم جوان دیگری است. لاغر اندام و بچه سال است و مقداری ریش روی چانه اش است و اورکت به تنش زار می زند. چنداندا کاغذ لوله شده و پرونده در دست می گیرد و پشت سر محلاتی وارد جلسه می شود. قرار است برای خرمشهر تصمیم بگیرند. محلاتی می گوید: « منبع اطلاعات را آوردم، همه تعجب می کنند بعضی ها اخم هایشان در هم می رود. این جوان بدون توجه، شروع می کند به توضیح دادن نقشه ها از شمال تا جنوب خرمشهر. تمام سوراخ سنبه ها و راه های نفوذی و نقاط کور و خطرناک را برایشان تشریح می کند. نگاه فرماندهان و لحن شان تغییر می کند. طرحش حرف ندارد. حسن باقری این جا مطرح می شود. باقری ۱۹ ساله در دانشگاه ارومیه مشغول تحصیل بود که به خاطر فعالیت های سیاسی اخراجش می کنند. بعد از انقلاب در روزنامه «جمهوری اسلامی» خبرنگار می شود. اما با آغاز جنگ وارد معر که می شود.

می گفت: « ما باید هر طور شده لیخند را روی لبان امام(ره) بنشانیم. عملیات فتح المبین گسترده بود. موفق هم بود. اما صدام می گوید خرمشهر هنوز دست من است. دشت عباس و تنگه ابوغریب ساخت بزرگراه بغداد – خرمشهر را هم زده بودند. آمده بودند تا بمانند. اما جهان آراهای خرمشهر را می شناسند.»

■ **گورستان متجاوزین بعضی مهیا می شود**

ساعت ۳ صبح اردیبهشت سال ۶۱ عملیات بیت المقدس شروع می شود و نیروهای جوان پایه کار هم زیر نظر با تجربه ها شروع می کنند به خط شکنی. نیروهای جهادی هم روی کارون پل می سازند و مسیر را برای پیشروی نیروها آماده می کنند.

خیلی از بچه هایی که در عملیات «الی البیت المقدس» شرکت می کنند نوجوانانی ۱۶-۱۵ ساله هستند که نه صدایشان به چهره شان می آید و نه چهره شان به سن و سال شان. اما زبان که باز می کردند، از حرف زدن شان انگار می فهمیدی که با یک عده آدم سرد و گرم چشیده و روزگار دیده طرفی. آن قدر این عملیات برایشان جدی بود که از جان مایه می گذاشتند و چیزی جلودارشان نبود. باقری می گفت « ما به مردم قول داده ایم خرمشهر را ۲۰ روزه آزاد کنیم حتی اگر لازم باشد بسیجی ها با سطل خاک بیاورند و کارون را پر کنند. »

مصمم تر از آن بودند که از قول های خنده دار صدام بترسند. صدام گفته بود اگر ایرانی ها خرمشهر را بگیرند، کلید بصره را بهشان می دهم. خط اتوبوسرانی بصره – خرمشهر را افتاده بود و کلنگ ساخت بزرگراه بغداد – خرمشهر را هم زده بودند. آمده بودند تا بمانند. اما جهان آراهای خرمشهر داغ این آرزو را بر دل او گذاشتند و با ایمان راسخ بعضی ها را از خرمشهر بیرون کردند.

۲۲ روز عملیات به مراحل پایانی می رسد و بچه ها به مسجد جامع شهر می رسند و پرچم ایران را بالای گلدسته های مسجد به اهتزاز در می آورد.

بهروز مرادی هم آن روزها تابلویی آماده کرده بود که روی آن نوشته شده بود: «به خرمشهر خوش آمدید. جمعیت ۲۶ میلیون نفر». آن موقع ایران ۳۶ میلیون نفر جمعیت داشت. (وبلاگ **شهید هادی محبی**)

خاطره جشن پنجمین سالگرد فتح خرمشهر در اردوگاه اسرای ایرانی در عراق

مخفی کرده و مواقع مورد نیاز از آن استفاده می کردند، پشت پتوها رفتیم و همه چیز را برای اجرای مراسم آماده کردیم، در این وقت عکس امام و آرم سپاه را که روی پتویی نصب کرده بودیم ظاهر شد، بچه ها با دیدن عکس امام آهسته صلوات فرستادند، سکوت بر آسایشگاه حاکم شد و فقط صدای نفس بچه ها به گوش می رسید، اول قرآن قرائت شد، سپس به مناسبت سوم خرداد دکلمه ای پر احساس اجرا شد که خیلی خوب بود، بعد از دکلمه مجری با هیجان گفت: در این قسمت از برنامه از برادر علی کردونی(ناصری) می خواهیم که در مورد آزاد سازی خرمشهر و خاطراتی که در این خصوص هست، بیایند و صحبت کنند.

هم زمان که آمدم صحبت کنم، پتوی دیگری عقب رفت و بچه ها با نقشه رنگی آزادسازی خرمشهر روبرو شدند، اصلا انتظار برخورد با این نقشه جالب و دقیق را نداشتم، می توانم بگویم که جاخودم، بالای کالک کلمه 'ا...ا' بود و پلاستیک ها بسیار منظم و زیبا تدارک دیده شده بودند.

آثار شگفتی از چشمها و چهره ها کاملا هویدا بود، حتی برخی خیال کردند ما این نقشه را مخفیانه از ایران با خودمان آورده ایم! عده ای گردن می کشیدند و فلش های عملیاتی نقشه را نگاه می کردند.

پشت پتویی که کالک عملیاتی روی آن نصب شده بود، دو نفر از بچه ها را جا داده بودیم، هر دو اهل مشهد بودند. حلب قوطی چهار کیلویی شیر خشک را سر بریده و روی آن پوسته توپ بسکتبال کشیده و آن را به صورت اکو درآورده بودند، یکی از بچه های پشت پتو با دهانش خیلی قشنگ مارش حمله می زد، مو بر بدن ها سیخ شد.

من شروع کردم مراحل شناسایی عملیاتی را که به آزادی خرمشهر منجر شد، تعریف کردم، همه سر جایشان میخکوب شده بودند، آن دوست مشهدی همین طور

منبع: سایت ساجد

خاطرات يك افسر بعثی ؛كارنامه جنایت های ما در خرمشهر



وقتی اسرا را دید دستور داد تا زن ها و بچه ها را برای مداوا پایین بیاورند. اولین زنی که پیاده شده همان زن باردار بود. او را داخل خودرویی که چهار تخت و برانکار داخل آن بود، بردند. وقتی سرگرد زید متوجه شد که می خواهند اسرا را مداوا کنند به طرف دکتر رفت و فریاد کشید: زید: چه کسی دستور این کار را به تو داده است؟ دکتر: من خواستم آن ها را پیاده کنند.

زید: من می خواهم با نمایش این افراد عاطفه سربازانم را نسبت به ایرانیان از بین ببرم، ولی این عمل نت نتیجه کارم را پایمال خواهد کرد.

سرگرد زید یونس، بلافاصله به طرف یکی از سربازان رفت و سرنیزه او را گرفت و به طرف آن زن باردار هجوم برد. وقتی به او نزدیک شد، سرنیزه را داخل شکم آن زن فرو برد. صحنه ای عجیب و باور نکردنی بود. در همین زمان

سردار علی ناصری در کتاب خاطرات خود " زیر باران پنهان" خاطره ای شنیدنی از مراسم سالگرد آزادسازی خرمشهر در اردوگاه اسیران ایرانی در سال ۱۳۶۶ را روایت کرده است که بازخوانی آن، می تواند شیرین و احساس برانگیز باشد.

علی ناصری در طول جنگ تحمیلی مسئولیت هایی چون مسئول اطلاعات عملیات سپاه حمیدیه، اطلاعات عملیات تیپ ۳۷ نور، اطلاعات عملیات سپاه سوسنگرد، جانشین مسئول دفتر فرماندهی سپاه سوسنگرد، جانشین اطلاعات عملیات قرارگاه نصرت را برعهده داشته است. او می گوید:..

چند نفر از اسرا از روزهای اشغال با آزادسازی خرمشهر خاطراتی داشتند.

برخی از بهترین خاطرات آنها را آماده کردیم تا بیایند و جلوی جمع بگویند.سرانجام روز سوم خرداد ۱۳۶۶ فرا رسید، همه چیز آماده بود.قرار شد مراسم بعد از نمازمغرب وعشا و صرف شام اجرا شود.

برای احتیاط چند نفر را اطراف آسایشگاه نگهبان گذاشتیم تا عراقی ها بویی از موضوع نبرند، نگهبان ها آئینه ای در دست داشتند و همان طور که ما را تماشا می کردند با آئینه مواظب بودند که عراقی ها یکپو سر نرسند.

قرار گذاشته بودیم به محض ورود عراقی ها، صحنه را به هم بزنیم و حالت عادی به خودمان بگیریم.

در آسایشگاه ۴ نماز مغرب و عشا را دور از چشم دشمن به جماعت خواندیم، اتفاقا آن شب من امام جماعت بودم، بعد از نماز شام خوردیم، سپس ارشد آسایشگاه برنامه های جشن را اعلام کرد، آخر آسایشگاه را پتو گذاشتیم و به شکل سن درآوریدیم و برنامه ها را شروع کردیم، بچه ها حتی یک نقاشی امام و یک آرم سپاه را نیز کشیده بودند. این وسایل را در قوطی شیر خشک و درحیاط آسایشگاه



در طول هشت سال دفاع مقدس حوادث بسیاری در جبهه های غرب و جنوب به وقوع پیوست که تنها بخشی از آنها در اسناد مربوط به این دوران ثبت و ضبط شده است. برای دسترسی به منابع جامع در این زمینه باید به سراغ زوایای نامشکوف هم رفت تا بلکه بشود اشراف نسبتاً کاملی به بیشتر وقایع آن دوران داشت. اخبار و گزارش هایی که تا به حال در این باره منتشر شده است، اغلب از زاویه نگاه فرماندهان، سربازان حاضر در جنگ یا خانواده های آنها و مردم عادی بوده و کمتر اتفاق افتاده است که از زاویه مقابل، یعنی فرماندهان و سربازان دشمن به موقعیت، مشکلات، رشادت ها و فداکاری های رزمندگان ایرانی پرداخته شود. یکی از اسرای عراقی می گوید: یکی از دوستانم تعریف می کرد، چند نفر از افراد تیپ کماندویی ۳۳ در همان روزهای اوایل اشغال خرمشهر وارد خانه ای می شوند، تا آن جا را بازرسی کنند، اما با یک نوزادی که در گهواره گریه می کرد روبه رو شدند... نوزاد را به مقر فرماندهی تیپ آوردند و از فرمانده خواستند او را به یکی از پرورشگاه های بغداد یا شهرهای دیگر عراق بفرستند تا نوزاد زنده بماند. فرمانده خشمگین می شود و از آن ها می خواهد بچه را زمین بگذارند. فرمانده تیپ با لگدی که به آن نوزاد می زند و چند متر آن طرف تر پرش می کند، آن نوزاد متلاشی شد... تمام روده هایش بیرون ریخت و مغزش متلاشی شد. ستوان دوم نصر که هم شهری صدام بود، از نقطه نامعلومی هدف گلوله قرار گرفت. به تلافی آن، سرگرد زید یونس دستور داد روستایی را که احتمال تیراندازی از آن جا بود طوری بگویند که «حتی يك نفر زنده نماند». اما وقتی وارد روستا شدیم دیدیم، عده ای از اهالی بر اثر گلوله های توپ خانه کشته شده اند... بیش تر اسرای مجروح، زن بودند و تعدادی هم بچه کوچک به همراه داشتند. یکی از این زن ها باردار و دیگری هم قلم هر دو پایش شکسته بود که از پشت نفر برآویزان بود... در مقر ما یک پزشک بود، که درجه ستوان دومی داشت. این دکتر

خلاصه نتایج فتح خرمشهر در یک نگاه

• آزاد سازی ۵۰۳۸ کیلومترمربع از اراضی اشغال شده از جمله شهرهای خرمشهر، هویزه
• خارج شدن شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد از تیررس توپخانه دشمن
• با فتح خرمشهر، برتری نظامی ایران بر عراق از سوی کارشناسان و تحلیل گران نظامی تایید شد
• فتح خرمشهر موجب انفعال ارتش عراق شد؛ به گونه ای که نظامیان عراقی تا مدت زیادی نتوانستند از لاک دفاعی خارج شوند
• عملیات بیت المقدس موجب شد تا کشورهای عرب منطقه به تقویت مالی و نظامی عراق مبادرت کنند.

• هزار شهید (۴۶۰۰ شهید سپاه و ۱۰۰۸۶ شهید

ارتش) و ۲۴ هزار جانباز

• **میزان ایهدام بگان های دشمن**

- لشکر ۳ زرهی و لشگرهای ۱۱ و ۱۵: پیاده ۸۰ درصد

- لشکرهای ۹ و ۱۰ زرهی: ۵۰ درصد

- لشکر ۷ پیاده ۴۰ درصد

- لشکر ۵ مکانیزه و لشگرهای ۱۲ و ۱۳ زرهی: ۲۰ درصد

- تیپ های ۱۰، ۹ و ۲۰ گارد مرزی ۱۰۰ درصد

تیپ ۱۰۹ پیاده: ۶۰ درصد

- تیپ های ۶۰۱، ۶۰۲، ۴۱۶، ۴۱۹ پیاده: ۵۰ درصد

- تیپ های ۳۲، ۳۱ و ۳۳ نیروهای مخصوص: به میزان زیاد

- اسیر: ۱۹ هزار نفر

- کشته و زخمی: ۱۶ هزار نفر

آمار نشان می دهد که تعداد کل شهدای عملیات بیت المقدس (۲۵ روزه عملیات طی چهار مرحله) به ۵۵۵۳ بالغ می شود که از این میان ۱۰۸۶ نفر نیروی

ارتش و مایقی از نیروهای سپاه پاسداران و بسیجیان بودند. گفتنی است که تعداد مجروحین این عملیات به بیش از هفده هزار نفر بالغ می شود. همچنین مطابق آمار

تعداد تلفات دشمن به صورت کشته و زخمی ۱۶ هزار و و اسیر ۱۹ هزار نفر بوده است. منبع: سایت شهید لوینی